در سال ۳۸۶، نشتکین درزی، مذهب انحرافیِ «دروز» را تأسیس کرد که به موجب آن اعلام می‌شد که الحاکم بأمر الله خلیفهٔ فاطمی مصر، صفاتی خدایی دارد، و غایب شده و به زودی بازمی‌گردد. الحاکم بأمر الله در همین سال کشته شده بود.[1]

در سال ۳۹۷هـ ق در مصر، شخصی از بنی‌امیّه به نام «ابورکوة» بر حاکم خروج کرد، ولی سرانجام کشته شد.

در سال ۴۰۴هـ ق، «حاکم» حلب را گرفت و سلطنت بنی حمدان (شیعه) را متلاشی ساخت.

در این دوره، تظاهرات شیعی در مصر، قوّت گرفت. مراسم عاشوراء در مصر نیز با شکوه تمام برگزار می‌شد.

اوضاع طبرستان و گیلان در زمان شیخ مفید (ره):

مناطق شمالی ایران در حاشیهٔ جنوبی دریای مازندران، یعنی طبرستان، دیلمان و جیلان (مازندران وگیلان کنونی) از سال ۲۵۰هـ ق، مرکز رشد و پیدایش نهضت‌های شیعی بوده است. در این سال حسن بن زید بن اسماعیل بن حسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی‌طالب در دیلم قیام کرد و مردم، همه تسلیم او شدند. سپس روی به طبرستان آورد و آن را گرفت. پس از او محمد بن الحسن برادرش، قدرت را به دست گرفت و از آن جا به تقویت علویان و شیعیان در حجاز وکوفه و بصره و طبرستان و سراسر جهان پرداخت وکمک‌های مالی و معنوی برای آنان گسیل می‌داشت.[2]

ص ۱۰۰ - ۱۵۰.

۱- همان، ص ۱۵۰ - ۱۷۰.

۲- الصابی، ابی‌اسحاق ابراهیم بن هلال الکاتب، أخبار أئمّة الزّیدیّة في طبرستان و

النّاصر للحقّ حسن بن علی، در سال ۳۰۱ قدرت را به دست گرفت و در سال ۳۰۴ درگذشت و قبر او در «آمل» مشهور و مزار عمومی مردم است.[۱] لقب دیگر وی «الأطروش» است.[۲]

در سال ۳۵۳ هـ ق، المهدی لدین الله محمّد بن الحسن الدّاعی إلی الحقّ، از ائمّهٔ زیدیّه به رودبار آمد و مسلمانان با او بیعت کردند. وی در سال ۳۶۰ هـ ق درگذشت و در «هوسم» مدفون شد.[۳]

وی در زمان معزّ الدّوله در بغداد می‌زیست، و چون از آن جا خارج شد، معزّ الدّوله غمگین گشت؛ وی برای جنگ با بنی حمدان به موصل رفته بود.

در سال ۳۸۰ هـ ق ابوالحسین احمد بن الحسین بن هارون، معروف به المؤیّد بالله، یکی از ائمّهٔ زیدیّه در طبرستان قیام کرد. و این در زمان حیات صاحب بن عبّاد بود. وی در سال ۴۱۱ هـ ق در روز عرفه درگذشت و در عید قربان، در لنجا دفن شد و مزار او زیارت می شود.[۴]

دیلمان و جیلان، ص ۲۰؛ المنتزع من الجزء الأوّل من الکتاب المعروف بالتّاجي في أخبار الدّولة الدّیلمیّة، جمع و تحقیق ویلفرد مادیلونگ، المعهد الآلماني للأبحاث الشّرقیّة، بیروت، ۱۹۸۷ م، [دارالنّشر فرانتس اشتاینر، فیسبادن]؛ دائرة المعارف الإسلامیّة، ۳۶۷/۹؛ إبن‌الأثیر، الکامل، ۸۵/۷؛ المسعودي، مروج الذّهب، ۳۴۲/۷.

۱ـ همین، ص ۲۸۶ و ۳۲۱ و ص ۸۵ ـ ۱۰۱.

۲ـ دائرة المعارف الإسلامیّة، ۳۶۷/۹؛ المسعودي، مروج الذّهب، ۲۷۹/۸ و ۵/۹.

۳ـ همان، ص ۱۱۷ و ص ۲۵۲ ـ ۲۵۸.

۴ـ همان، ص ۲۶۲ ـ ۲۹۲.